

مرجئه و قیام‌های ضد اموی در سرزمین‌های شرق خلافت

شعبانعلی بیدکی

دانشجوی دکتری گروه تاریخ و باستان‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

محمد سپهری (نویسنده مسئول)

استاد گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

Sepehran55@gmail.com

محمود سید

استادیار گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۲۰۰۸-۲۰۲۱ سال ۱۸ شماره ۷۰ - صفحه ۱۵۲-۱۳۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۶/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۶/۲۷

چکیده

فرقه مرجئه یکی از فرقه‌های اسلامی است که نخستین بار با عدم داوری درباره صحابه پیامبر(ص) پا به عرصه وجود گذاشت. هرچند در ابتدا خط مشی این فرقه دوری از قضاوت درباره افراد و به تبع آن پرهیز از مجادلات سیاسی بود، اما با گسترش تعالیم ارجاء در میان مسلمانان و اقبال فراوان به آن، فرقه مذکور نیز وارد درگیریهای سیاسی شد. خلفای اموی از دیدگاه تسامح جویانه مرجئه که در صدد برقراری آرامش در میان مسلمانان بودند و قیام بر ضد امویان را جایز نمی‌دانستند، به خوبی بهره‌بردار شدند. از این رو به‌رغم اینکه در بسیاری از موارد این فرقه به عنوان حامی و پشتیبان عقیدتی دولت امویان عمل می‌کرد، اما در خراسان محیطی آماده برای شکوفایی نحله مرجئه جبریه بود. زیرا اصول سیاسی آنها انقلابی و آگاهانه بود و پیرامون شرایط خراسان و مشکلات مختلف آن از آگاهی کاملی برخوردار بودند و سعی می‌کردند با اندرز و حتی خروج برکارگزاران آنها را برای اصلاح امور به حرکت وا دارند. یکی از مهمترین این موارد، حضور مرجئه در قیام‌های حارث بن سریج بود. جهم بن صفوان جلودار مرجئه جبریه، دبیر و وزیر بزرگترین انقلابی خراسان اصول حارث را تبلیغ می‌نمود و دیگران را به یاری‌اش فرا می‌خواند. بدین ترتیب این انقلاب از آن جهت که انقلاب مرجئه جبریه در خراسان است، به خوبی می‌تواند شاهدهی از منازعات این فرقه با امویان به شمار آید.

کلید واژه: مرجئه، امویان، خلافت، خوارج، ایمان، گناهان کبیره

مقدمه

مرجئه در تاریخ فرق و مذاهب اسلامی، عنوان کلی تمام کسانی است که در حکم نسبت به گناهکاران قائل به ارجاء [به تأخیر انداختن، امید دادن] بوده‌اند و از تکفیر آنها خودداری می‌کرده‌اند. این فرقه در حقیقت نقطه مقابل خوارج بوده‌اند و برخلاف آنها، که معتقد بودند که مرتکب گناه کبیره کافر است و از آتش دوزخ نجات ندارد، این جماعت معتقد بودند که برای همه امید هست و حکم در باب مرتکبین کبائر را باید به تأخیر انداخت و به خدا وا گذاشت. مرجئه در واقع قائل بوده‌اند به اینکه ارتکاب گناه با وجود ایمان، ضرر ندارد. کما اینکه طاعت هم با وجود کفر فایده‌ای نخواهد داشت. این عقیده در واقع طرفدار وضع موجود بود و به موجب آن، بر خلاف قول خوارج امام و خلیفه، اگر چه خود مرتکب معاصی کبیره بشوند، این امر نمی‌تواند بهانه‌ای برای خروج از طاعت او باشد و در واقع طاعت از او و نماز خواندن در پشت سر او با وجود ارتکاب گناهی که کرده است، مانعی ندارد. مرجئه در عکس‌العمل به مسئله جبر و اختیار در اعمال به سه فرقه تقسیم شدند: فرقه خالصه که بر ارجای خالص (در ایمان و عمل) پایدار ماندند، فرقه جبریه که به ارجا در ایمان و جبر در عمل گراییدند و فرقه قدریه که قائل به ارجا در ایمان و اختیار در عمل شدند. در دوران خلافت امویان، مرجیان خالصه از حامیان حکام و خلفای وقت بودند؛ اما مرجیان قدری و جبری از مخالفان حکام ظلم و جور بودند و با آنها مبارزه می‌کردند. پیروان این جریان در سرزمین‌های شرق خلافت به مبارزه با عمال اموی پرداختند که در این پژوهش مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

پیشینه پژوهش

بر اساس بررسی‌های انجام گرفته، در این زمینه (موضوع مشخص مورد نظر) پژوهش منسجم و مستقلی صورت نگرفته است. با این حال برخی از نویسندگان در قالب مقاله و یا در لابلای آثار خود بدان پرداخته‌اند که می‌تواند پیشینه‌ای برای پژوهش حاضر باشد. تاریخ فرق اسلامی از حسین صابری، فرهنگ فرق اسلامی از محمد جواد مشکور و فرهنگ جامع فرق اسلامی از سید حسن خمینی از جمله مهم‌ترین آثاری است که همگی بطور مختصر و محدود به علل پیدایش و افکار

وعقاید مرجئه پرداخته‌اند. در میان آثار فارسی زبان، کتاب مرجئه، تاریخ و اندیشه نوشته رسول جعفریان نسبت به دیگر آثار جامع تر و تحلیلی تر نگارش یافته است. در این اثر، سعی محقق بر این است که تاریخچه ای از این فرقه، طراحان آن و اندیشه های ایشان اعم از کلامی و سیاسی ارائه دهد. لذا سعی می کند که با بحث از اندیشه های اولین کسانی که درباره ارجاء صحبت کرده اند به ارزیابی اولین حرکت های رسمی مرجئه پرداخته و از این طریق خواننده را متوجه اصولی سازد که اولین مرجئه مطرح نموده اند. بخش دیگری از پژوهش مربوط مقالات پژوهشی است؛ مرجئه از پروین گودرزی، به بررسی چگونگی شکل گیری مرجئه، عقاید کلامی آنها و نهایت علل افول آنها را بررسی می کند. سران مذهبی فرقه مرجئه و فعالیت های آنان در خراسان از سید احسان صادقیان دهکردی، مقاله دیگری است که به بررسی اقدامات رهبران مرجئی مذهب خراسان در اواخر دوره بنی امیه پردازد. با بررسی این اقدامات می توان چنین نتیجه گرفت که برخلاف نظریه رایج مبنی بر همراهی مذهب ارجاء با حکومت بنی امیه، برخی از مرجئی مذهبان علیه این حکومت دست به شورش زده‌اند. مرجئه و بنی امیه، همسازی یا ناهمسازی عنوان مقاله است از علی غلامی دهقی که به بررسی شواهد تاریخی همسازی یا ناهمسازی مرجئه با بنی امیه و نقد هر یک از آن ها و ارائه نظری میان دو دیدگاه و نیز معرفی رهبران و فرقه های مرجئه، مرجئه و اباحی گری و مرجئه در احادیث شیعه می پردازد.

امویان و سیاست های تبعیض نژادی

بسیاری از مردم با پذیرش اسلام احساس رضایت کردند؛ یکی از انگیزه های موالی از اسلام آوری عبارت بود از امید دست یابی به مساوات بین ضعفا و اقویا و رهایی از تجملات طبقاتی موبدان، گرایش به یک شریعت که سخت گیری های آیین زردشت در آن نباشد. تصور آنکه گرایش به آیین تازه آنها را از لحاظ امنیت اجتماعی از مزایای مسلمانان عرب بهره مندی می سازد و احیاناً فکر آنکه با قبول مسلمانی و شرکت در جنگ های فتوح سهمی از غنایم عاید آنها خواهد شد، خود موجب امید های برای ایرانیان در ورود به اسلام بود (صدیقی، ۱۳۷۵، ص ۴۱-۷۹).

چرا که اسلام با شعار مساوات و برابری همه انسانها برای ملل تابعه مطلوب شناخته شد. اما وضع به این منوال نماند. همراه با دگرگونی در چهره خلافت، رویکرد اعراب به مسئله فتوح نیز دچار

تغییر گردید، (گرونیام، ۱۳۷۳، ص ۱۰۷) برای اینکه پس از عصر اول فتوح، خلوص نیت و شور دینی مسلمانان فروکش کرد و جاه طلبی و ثروت اندوزی و مسئله نژاد و قومیت پیش آمد. آنچه از لابه لای متون تاریخی بر می آید، نشان می دهد که اگر چه بسیاری از ملل تابعه از یک سو از جامعه طبقاتی پیش رها شده بودند اما از سوی دیگر خود را در برابر قومی یافتند که وضع طبقاتی نوینی را برایشان تحمیل می کرد و به تدریج میان آنها و اعراب فاصله عمیق پدید آمد. در این میان برخورد اعراب با موالی مبتنی بر تعصب عربی بود، همیشه موالی پست تر از عرب بود و به عنوان شهروند درجه دوم شناخته می شد. از همان ابتدا کارهای سخت همانند «اقامه السوق و عماره الطریق» چرخاندن و بر پای داشتن بازارها و راه سازی به موالی واگذار گردید. براساس روایات تاریخی موالی علاوه بر کارهای فوق انجام مسئولیت های چون رختشویی، دباغی، مومیایی گری، نعلبندی، سرآجی... نیز برعهده داشتند (جوده، ۱۳۸۲: ص ۱۱۵-۱۱۷).

این تحقیر نه تنها در دوره بنی امیه، بلکه از دوره خلیفه دوم نیز با اینکه در این زمان به سنت پیامبر بیشتر عمل می شد، معمول بوده است و اولین تبعیض ها برای موالی توسط عمر روا داشته شد: وی عطای موالی را کمتر از عرب معین کرد و حتی در مورد حمراء که داوطلبانه تسلیم شده و اسلام آورده بودند هم دستور داد که به آنها عطای در حد موالی دهند. در زمان وی موالی را به مدینه النبی راه نمی دادند. (صنعانی، ۱۹۷۰: ج ۵، ص ۴۷۵) این وضعیت حتی در در دوره عثمان و بعد امویان شدید تر شد. احمد امین مصری نویسنده برجسته عرب، درباره رژیم اموی معتقد است که رژیم امویان بر اساس پان عربیسم بنا شده بود. وی می گوید: «حقیقت این است که رژیم اموی یک رژیم اسلامی نبود که در آن مساوات انسانی برقرار باشد... حکومت اموی صرفاً یک حکومت عربی بود و کارگزاران آن، فقط نوکران عرب بودند. در این رژیم فقط عرب ها با خلق و خوی و نه اسلامی، سیادت و آقایی داشتند... در رژیم اموی حق و باطل اموی مبنای طبقاتی، فامیلی و نژادی نداشت حق آن بود که عرب بگوید و بکند...» (امین، ۲۰۰۷: ص ۲۱).

مواجهه مرجئه با سیاست های عرب گرایانه امویان

در حقیقت دوره اموی، اوج تعصبات نژادی بود. به لحاظ اجتماعی اعمال قوانین خاص و تحقیرآمیز در خصوص موالی، و به لحاظ مالی سخت گیری بیش از اندازه به آنان و گرفتن دوباره جزیه، به

بهانه اینکه اسلام آنها را با اسلام خود برابر نمی دانستند؛ موجبات خشم و نفرت موالی و زمینه ساز قیام هایی بر ضد آنان گردید. در این میان رهبری این انبوه نو مسلمانان را جنبش مذهبی معروف به مرجئه در دست گرفت (مادلونگ، ۱۳۶۷: ص ۳۷)

حضور مرجئه همراه با نو مسلمانان در مبارزات ضد اموی، به لحاظ عقیدتی ریشه در تعریف ایشان از ایمان داشت. در نظر آنان، دایره شمول اسلام بسیار فراخ تر از محدوده تنگ دیدگاه های عرب گرایانه امویان بود که اسلام را منحصر در اعراب می دیدند. در واقع، مرجئه مفهوم ایمان را بسط داده و آن را موجب عضویت در امت اسلامی می دانستند. در تعلیمات آنان بین ایمان و اسلام و پیوستن ظاهری به آن هیچ فرقی نبود. از برداشت مرجئه از ایمان به صورت های مختلف و با مهارت و زیرکی دفاع شده است. یکی از کاملترین تعاریف ایمان از ابوحنیفه است که آن را عبارت می داند از، شناخت خدا و شهادت به یگانگی او و رسول، و شهادت به آنچه از طریق او وحی شده است. در این جا بر محتوای عقلانی ایمان تاکید شده و اعمال منظور نشده اند. لذا در نظر متکلمان مسلمان بحث از آن چیزی است، که موجب می شود فردی عضو جامعه مؤمنان شود. آنچه هر فرد باید بشناسد و به آن شهادت دهد تنها وجود خدا نیست؛ بلکه اعتقاد به آنچه به محمد (ص) وحی شده نیز می باشد. بدین سان دستاورد بزرگ کلام مرجئه در عصر اموی روشن شدن مفهوم امت بود که در تقابل با تصور خوارج از امتی مرکب از قدیسین قرار گرفت (وات، ۱۳۷۰: ص ۵۰). از نتایج تعلیم مرجئه گسترش دایره مؤمنین بود برعکس خوارج و معتزله که دایره مؤمنین در آن تنگ بود. بنابراین با توجه به آنچه بیان داشتیم یکی از مهمترین دلایلی که برخی از مرجئه را به رویارویی با امویان واداشت تفاوت دیدگاه ها و سیاست های آنان با مرجئه در تعریف مسلمان است.

مرجئه ایمان را تصدیق به قلب دانسته و هر کس را که حتی به ظاهر اسلام می آورد مؤمن و مسلمان می دانست و خواهان استفاده ایشان از حقوق یک فرد مسلمان بودند و می گفتند: تنها به این علت که نو مسلمانان را نادیده می گیرند، نمی توان آنها را از وضعیت و شأن اجتماعی مؤمنان راستین محروم نمود. اما امویان از پذیرش اینکه اسلام آنها را با اسلام خود برابر بدانند سرباز زده و به بهانه های گوناگون، که ریشه در تفاخر قومی باز مانده از تفکر جاهلی داشت مسلمانانی آنان را زیر سؤال بردند. و چنانکه در قبل نیز اشاره کردیم چه به لحاظ پایه اجتماعی و سیاسی و چه به لحاظ اقتصادی

آنان را دون خود دانسته و بر آنان اعمال فشار نمودند. در اینجا بود که مرجئه نتوانست شاهد برخورد خشن و غیر انسانی امویان با نومسلمانی باشد که به دلیل عرب نبودن در جرگه آنان محسوب نمی شدند. تنها در این صورت است که حضور آنان در کنار «ابن اشعث» و در برابر «حجاج» در راستای مقابله با سیاست غیر انسانی حجاج در برابر موالی و نو مسلمانیان قابل توجیه است.

همانگونه که قبلا نیز اشاره کردیم حجاج سختگیری بیش از اندازه ای در حق موالی انجام می داد؛ زیرا از دید او اسلام موالی با اسلام سایر عرب برابر نبود. از این رو حجاج از کسانی که ایمان آورده بودند، دوباره جزیه می گرفت. به طوریکه تعداد زیادی از تازه مسلمانیان در بصره که از رنج و محنت وی به تنگ آمده بودند و به دستور او مجبور به ترک خانه و کاشانه خود در شهرها و بازگشت به روستاهای خود و پرداخت مجدد جزیه و خراج شده بودند و نمی دانستند به کجا پناه برند، در شهر تجمع کرده و به گریه وزاری پرداخته و ندای «وامحمد!» سر دادند که این اشعث از راه رسیده و نو مسلمانیان، به اتفاق قاریان و سایر مردم با وی بیعت کردند؛ به این شرط که با حجاج نبرد کند. در قسمت آینده ضمن بررسی قیام ابن اشعث، توضیح خواهیم داد که برخی از این قاریان که به نفع نو مسلمانیان قیام کردند از مرجئه بودند. (ابن سعد، ۱۴۰۵: ج ۶، ص ۲۹۳)

حضور مرجئه در این قیام نشان از وجود جناحی از مرجئه دارد که در طول حکومت اموی، در کنار نومسلمانیان و در جهت احقاق حقوق ایشان به رویارویی با بنی امیه پرداختند. در حقیقت درگیری مرجئه به پشتیبانی از نو مسلمانیان از یک سو بخاطر برابر دانستن آنها با دیگر مسلمانیان بود که به ظاهر گوشه ای از مبارزه آنها در راه دادگری در زیر پرچم اسلام (مادلونگ، ۱۳۶۷، صفحه: ۳۸)، محسوب می شد و از سوی دیگر از نظر اعتقادی، مبتنی بر این قول مرجئه بود که ایمان منوط به شهادت است و بس، نه بر اعمال که به معنی انجام تکالیف مذهبی است (ابن سعد، ۱۴۰۵: ج ۶، ص ۹۰).

از این روست که ما در جنبش سیاسی اصلاح طلبانه نومسلمانیان که خواستار تغییر وضع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی خود بودند، شاهد حضور مرجئه می باشیم. این جنبش که در ابتدای قرن دوم در خراسان رخ داد، تقاضا داشت که اصول اسلامی در مورد موالیان و اهل ذمه اجرا شود، به ستم و تحقیر پایان داده شده و با آنان مانند خاندان اموی که در آزادی مطلق به سر می بردند رفتار شود

لذا حقوق و وظایف آنان یکسان رعایت گردد (خطیب، ۱۳۵۷: ص ۱۰۴). از اقدامات مرحله برای باز پس گیری حقوق موالی، علاوه بر حضور در قیام این اشعث، می توان از مذاکراتشان با عمر بن عبدالعزیز یاد نمود که بیشتر در باب مسأله ایمان بود (ابن سعد، ۱۴۰۵: ج ۶، ص ۳۱۳).

این خلیفه، همچنانکه مشهورست برخلاف سایر امویان علاقه مند بود که مردم اسلام را بپذیرند. لذا زمانی که گزارش ابوالصیدا صالح را در مورد نومسلمانان شنید؛ درصدد احیای حقوق پایمال شده آنان بر آمد. اما عدم اجرای اصلاحات وی در دوره های بعد، باعث ظهور جنبشی گردید که افراد مرجئه همچون ثابت قطنه در آن حضور داشتند. دو نفر از مرجئه به نام های «ابوالصیدا» و «ثابت قطنه» که هر دو از موالی بودند، در سال ۱۱۰ق. به اتفاق جمعی دیگر از طرف حاکم اموی خراسان «اشرس» مامور تبلیغ اسلام در ماوراء النهر شدند، با این شرط که هر کس مسلمان شد از پرداخت جزیه معاف شود، اما استقبال گسترده «سغدیان» از این پیشنهاد، که منجر به کاهش درآمد امویان شد؛ تغییر رویه حاکم اموی را در پی داشت. در واقع، منفعت طبقه حاکم ایجاب می کرد که از درآمدن توده های انبوه مردم به کیش اسلام خودداری کند. لذا وی در مرحله اول دستور داد که هر کس ختنه کرده باشد و فرایض را بجا آورد، از جزیه معاف می شود؛ اما در نهایت به اخذ مجدد جزیه از کلیه نو مسلمانان پرداخت. این تصمیم باعث ایجاد شورش از نو مسلمانان به رهبری ابوالصیدا» و «ثابت قطنه» گردید. (طبری، ۱۹۶۴: ج ۹، ص ۹۴-۹۳).

شورش نو مسلمانان تا سقوط امویان به صورت پراکنده ادامه داشت و در یک دوره نسبتاً طولانی از (۱۱۵ تا ۵۲۸ه)، رهبری ایشان به عهده یکی از موالی بنام «حارث بن سریج» مرجئی مذهب و "جهم بن صفوان" از شیوخ مرجئه بود (خطیب، همان: ۱۰۵). اقدامات آنان واکنشی در برابر رفتار تبعیض آمیز امیران خراسان در قبال موالی و اهل ذمه بود که خواستار حقوق مساوی برای تازه مسلمانان و وفای به عهد با اهل ذمه بودند.

در اینجا بایستی متذکر شد که اندیشه مرجئه در خراسان، با خواسته های نو مسلمانان و اهل ذمه همساز بود. زیرا از نظر آنان «همه مسلمانان برادر دینی بودند اعم از اعراب یا نومسلمانان» (فان فلوتن، ۱۳۲۵: ص ۷۳). از این رو تفکر مرجئه در آن منطقه نقش مهمی در سازش بین مصالح

متعارض میان اعراب و سایر مسلمین ایفا نمود و خراسان را به بزرگترین فرقه «مرجئه جبریه»، در عصر اموی تبدیل کرد.

گفتنی است که عقیده پیروان مرجئه در آن سامان، تابع عوامل اقتصادی و اجتماعی خاصی بود که با عقیده پیروان مرجئه در شبه جزیره و عراق متفاوت بود. بدین گونه که پیروان مرجئه در خراسان جهت اصلاح وضع سیاسی خود در صورت موفق نشدن در اقدامات صلح جویانه، انقلاب مسلحانه را ضروری دانسته و معتقد به خروج علیه حاکم ظالم بودند. شاید حارث وارد کننده این اصل به فلسفه پیروان مرجئه باشد (خطیب، ۱۳۵۷: ص ۱۰۶-۱۳۵).

بدین سبب که در برنامه سیاسی خود نیز آشکارا تندرو تر از جریان اصلی مرجئه بود، ما در قسمت آینده در خصوص این قیام‌ها به تفصیل خواهیم پرداخت. از مجموع آنچه گفتیم می‌توان چنین نتیجه گرفت که اعمال سیاست‌های تبعیض آمیز و عرب‌گرایانه امویان در خصوص موالی و نو مسلمانان جنبشی گسترده بر علیه آنان باعث گردیده که یکی از پایه‌های اقتصادی این جنبش را سخنان مرجئه تشکیل می‌داد. در واقع، مرجئه بدان دلیل که ایمان همه مسلمانان را چه عرب و چه غیر عرب برابر می‌دانستند نتوانست در برابر برخورد خشن و نا عادلانه امویان با نو مسلمانان آرام بنشینند. بنابراین ما شاهد حضور برخی از آنان، بخصوص گروه مرجئه جبریه در قیام‌های این عصر هستیم. به گونه‌ای که هدف برخی ایجاد اصلاحات در نظام اموی و برقراری دادگری بود و هدف برخی دیگر چون حارث، سرنگونی رژیم امویان بود.

مرجئه و قیام‌های ضد اموی

همانگونه که در مباحث قبلی بیان کردیم، مرجئه در ابتدا برای گریز از بحث‌های مذهبی-سیاسی درباره علی (ع) و عثمان، اعتقاد به ارجاء را مطرح نمودند اما آیا این گریز از آن روی بود که مرجئه قصد جدا کردن مسیر خود را از سیاست داشته‌اند؟ بایستی گفت که نفس شهادت ندادن به کفر و ایمان خلیفه سوم و چهارم نمی‌تواند به معنای کناره‌گیری آنان از سیاست و حتی تأیید حکومت باشد. بلکه همانطور که در قبل متذکر شدیم، اولین بنیان مرجئه، برای گریز از بحثی که در آن زمان مطرح شدن آن را سودمند نمی‌دانستند. این نظریه را بوجود آوردند. در واقع اگر کسی فلسفه وجودی مرجئه و اندیشه آنان را حمایت از بنی امیه مطرح نماید، بایستی پاسخگوی مشارکت فعال

آنان در قیامهای این عصر باشد. این واقعیتی است که اکنون نظرگاه بسیاری از محققان را درباره ارتباط موافق همه مرجئه با بنی امیه تغییر داده است. بنابراین در ادامه لازم است که سیری از مشارکت مرجیان را در برخی از قیام های عصر اموی ارائه دهیم تا به قضاوت صحیح تری در این باره دست یابیم.

۱- قیام عبدالرحمن اشعث

عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بن قیس بن معدی کرب اشج کندی ازدی کوفی از جمله رجال سیاسی و نظامی حکومت بنی امیه بود و پست های مختلفی را بر عهده داشت که از جمله حکومت سیستان از طرف حجاج بن یوسف به وی سپرده شده بود؛ اما حقیقت امر این بود که عبدالرحمن قبل از عزیمت به مأموریت جدید، همانند بسیاری از اشراف کوفه، قصد شورش بر علیه حجاج را در سر داشت و منتظر فرصت مناسبی می گشت. با این که حجاج همیشه به ابن اشعث در ظاهر احترام می گذاشت؛ ولی کینه میان حجاج و ابن اشعث به اندازه ای بود که حجاج گفته بود که هر وقت به این مرد نگاه می کنم دلم می خواهد گردن او را بزنم (دینوری، ۱۴۱۲: ص ۳۶۰)؛ لذا حجاج برای دور کردن او از مقر حکومتش، او را به سیستان فرستاد و برای سامان دادن به منطقه نیز به کمک و جسارت ابن اشعث نیازمند بود. عبدالرحمن بن اشعث با سپاهی باشکوه و قدرتمند به سیستان دست پیدا کرد و بسیار سریع شورشیان را از معرکه به در نمود که از جمله آن می توان به رتیل و یارانش اشاره نمود. اما به سبب فرا رسیدن زمستان و یخبندان، ابن اشعث نامه ای برای حجاج نوشت و در آن توقف نبرد را خواستار شد؛ ولی حجاج که قبل از رسیدن نامه، سپاهی به فرماندهی صباح بن محمد بن اشعث برادر عبدالرحمن به سیستان فرستاده بود نامه ای با مضامینی تند و توهین آمیز به ابن اشعث نوشت. عبدالرحمن نیز با یارانش مشورت کرد و به این نتیجه رسید که از حجاج اطاعت نکند (طبری، ۱۹۶۴، ج ۸، ص ۳۶۷۹) و بعد از آن چند نامه بین این دو رد و بدل گردید؛ اما در هر نامه ای که حجاج می فرستاد مطالبی پر از توهین و تهدید را در برداشت و حتی او را ناتوان شمرد و از دست او به خشم آمد (مسعودی، ۱۳۶۵: ص ۲۹۳) و این باعث شد که کینه دیرینه ای که بین حجاج و ابن اشعث بود بیشتر گردد و ابن اشعث را به گشودن جبهه تازه ای بر ضد حجاج برانگیزاند و در مدتی کوتاه، بزرگان سپاه و سربازانش را به جنگ با حجاج بسیج کرد. غیر از این

کینه شخصی میان حجاج و ابن اشعث، عوامل دیگری نیز در برپایی این جنگ ذکر گردیده است که از عمده دلایل این شورش، دشمنی مردم بخصوص موالی با بنی امیه و به ویژه حجاج بود. فشار حجاج بر نومسلمانان و موالی و فرستادن مردم عراق به دورترین نقاط برای جنگ‌های طولانی (ولهاوزن، ۱۹۵۸، ص ۲۲۵)

دلایل دیگری برای شورش بود. گفته شده که اکثر کسانی که علیه حجاج شورش کردند فقهاء، جنگ‌جویان بصره و موالی بودند (ابن عبدربه، ۱۹۸۸: ج ۳، ص ۳۶۴). از جمله کسانی که ابن اشعث را همراهی نمودند شعبی، سعید بن جبیر، ابن القریه، ابن ابی لیلی، سوید بن غفله، جابر جعفی، ابواسحق سبیعی، ابو عبیده بن عبدالله بن مسعود، و اعشی همدانی بودند (مقدسی، ۱۳۷۴: ج ۲، ص ۹۲۱) در کتاب الطبقات الکبری نام بسیاری از افراد معروفی که در سپاه ابن اشعث بودند، ذکر شده است (ابن سعد، ۱۴۰۵، ج ۶، ص ۷)

از جمله موضوعاتی که باعث جمع شدن یارانش به دور او شدند این بود که وی خود را ناصر المومنین نامید و بین مردم نیز شایعه شد که وی همان مرد قحطانی است که یمنیان انتظار او را می‌کشند و خود وی نیز از این نسبت بدش نیامده بود، چرا که وقتی به او اشکال کردند که نام قحطانی موعود سه حرفی است او نیز در جواب گفت که نامش عبد است و الرحمن جز نامش نیست (مسعودی، ۱۳۶۵: ص ۲۹۳).

با ورود ابن اشعث و یارانش به هر شهری، بر نیروهای وی افزوده می‌شد و مردم دسته دسته به او می‌پیوستند (طبری، ۱۹۶۴: ۳۶۸۵/۸) شاعری در این باره می‌گوید: «ابن اشعث پادشاهان را خلع کرد و بزرگان و اقوام زیر لوای او آمدند (مسعودی، ۱۳۶۵: ج ۲، ص ۱۳۵)» که نشان از پیوستن افراد زیادی به او است. اما آن چه مسلم است حضور تعداد زیادی از موالی در این قیام بوده است. حجاج با شنیدن این اخبار شدیداً خطر را احساس کرد و پیشنهاد مهلب را که در نامه خود به حجاج ذکر کرده بود که با تمام قوا از دو شهر کوفه و بصره محافظت نماید نادیده گرفت و در بصره ماند (طبری، ۱۹۶۴: ج ۸، ص ۳۶۸۴) و از خلیفه خواستار ارسال نیروی کمکی شد.

نخستین نبرد این دو سپاه در اهواز بود که با پیروزی ابن اشعث به پایان رسید. حجاج نیز به بصره عقب نشینی کرد بعد از آن سپاهی به فرماندهی عبدالله بن ابان حارثی و عطیه بن عمرو عنبری به

بصره حمله کرد و این حادثه در ماه ذیحجه سال هشتاد و یک رخ داد و در آخر همین ماه سپاه حجاج با وجود کندن خندق در اطراف شهر، شکست خورد و سپاه شورش‌ی وارد شهر گردید و حجاج و یارانش از شهر خارج شده و در کنار زاویه اردو زدند این سپاه به سبب شکست و ناامیدی نیروها و همین‌طور کمبود آذوقه و فقدان بودجه مشکلات فراوانی داشت که باعث ضعف سپاه گردید. در طرف دیگر نیز سپاه ابن اشعث وضعیت بهتری نداشت و بیشتر نیروهایش با دیدن خانواده‌های خود بعد از مدتی طولانی به سرای خود بازگشتند و دیگر به اردو ملحق نشدند و به ندای ابن اشعث لبیک نگفتند و بدین ترتیب سپاه ابن اشعث نیز با ضعف روبرو شد و لذا تا مدت‌ها نبرد جدی بین این دو لشکر رخ نداد (شباب ۱۹۶۷، ص ۳۶۳). مدتی بعد ابن اشعث تصمیم گرفت که کوفه را به دست آورد، لذا در ماه محرم سپاه را به عبدالرحمن بن عباس بن ربیع بن حارث سپرد و خود با لشکری به کوفه عزیمت نمود و به جنگ پرداخت و در اواخر محرم سال هشتاد و دو سپاه عبدالرحمن شکست خورد و با این تفصیل کوفه و بصره از اشغال یاران ابن اشعث خارج شد، حتی گفته شده که در جنگ زاویه حجاج یازده هزار نفر از یاران ابن اشعث را کشت؛ (طبری، همان: ج ۸، ص ۳۷۳۷)

ولی با این وجود مردم از ابن اشعث حمایت کردند و دوباره سپاهی عظیم که در برخی منابع دویست هزار نفر تخمین زده شد دور ابن اشعث جمع شدند و او را حمایت کردند. این انقلاب تنها درگیری بین عرب عراق و عرب شام و یا به عبارتی درگیری بین قیسیان و یمینان نبود، بلکه در اصل، واکنش اشراف قبیله ای کهن عرب در برابر حکومت سلطه جوی حجاج بود که از سوی بازرگانان، پیشه‌وران، روستائیان، فقها و بیشتر اعراب و موالی مورد پشتیبانی قرار گرفت. ارقام اغراق آمیزی که در مورد شماره سپاهیان دیر جماجم ذکر گردیده نشان از نارضایتی موالی و بغض و کینه نسبت به سیاست‌های امویان، بخصوص برنامه‌های حجاج دارد. در حقیقت شرکت آنان در این قیام برای بدست آوردن مساوات باعرب بود. به گونه ای که رهبران عرب عراق، که در این انقلاب بدنبال مساوات بودند این جنبش را با توسل به اندیشه مرجیان، این که ایمان منوط به شهادت است و بس و نه بر اعمال - در موالی خود بر انگیزتند. لذا هم از حضور آنان و هم از حضور مرجیان بهره مند گردیدند. حضور مرجئه در این قیام که بر ضد حجاج و سیاستهای وی

بود. توسط منابع گوناگون تأیید شده است. از جمله نشوان حمیری می گوید: «مرجئه به همراه عبدالرحمن بن اشعث بر ضد حجاج خروج کرده است (حمیری، ۱۹۸۵، ص ۲۰۴).

یا ابن سعد که اشاراتی به حضور مرجیان در این قیام دارد (ابن سعد، ۱۴۰۵ ج ۶، ص ۲۹۶). از جمله فقها مرجیان شرکت کننده در نبرد دیر جماجم، می توان به سعید بن جبیر، عامر الشعبي، ابوالختری الطائنی، عبدالرحمن بن ابی لیلی و ذر بن عبدالله اشاره نمود. ذهبی، ذرین عبدالله بن زراه را تابعی ثقه معرفی کرده و آورده است که او اولین شخصی است که در باب ارجاء سخن گفته است (ذهبی، ۱۳۸۲ ج ۲، ص ۳۲).

ابن سعد هم ذر بن عبدالله را مرجئی دانسته که همراه عبدالرحمن بن اشعث بر ضد حجاج، خروج کرد (ابن سعد، ۱۴۰۵: ج ۶، ص ۲۹۶). آنان در این قیام با ابن اشعث بر کتاب خدا، سنت پیامبر و خلع خلفای گمراه بیعت نمودند. بدیهی است که اگر از زوایه ارجاء مورد نظر امثال احمد امین به قضیه بنگریم، بایستی مرجئه در این شورش شرکت کرده باشند. با این حال شرکت آنان را در این ماجرا به وضوح در منابع تاریخی ملاحظه می کنیم. در واقع مشارکت مرجئه در این قیام را می توان نشانی از منازعات این گروه با امویان تلقی نمود. این اقدام آنان که تحت تأثیر مغایرت سیاستهای نژاد آمیز امویان با اندیشه آنان در باب ایمان و مسلمانی شکل گرفت. نشان از ظهور جناحی از مرجئه دارد که در طول حکومت اموی به رویارویی با امویان پرداخته و خواهان اقدامات اصلاح طلبانه از سوی آنان شدند.

قیام ابوالصیداء

قیام ابوالصیداء، از جمله قیام‌هایی بود که در خراسان و ماوراءالنهر به حمایت از حقوق موالی و نومسلمانان شکل گرفت. از همین روی ستون اصلی سپاهیان این جنبش را ایرانیان تشکیل می دادند. در حقیقت در دوره امویان به مردم خراسان از لحاظ اقتصادی بسیار ظلم و ستم می شد و مالیات‌های غیرعادلانه از آنان دریافت می شود و با وجود مسلمان شدن همچنان جزیه دریافت می کردند. در چنین شرایطی، ظلم و ستم اشرس حاکم خراسان باعث نارضایتی موالی و شورش ابوالصیداء در خراسان و ماوراءالنهر گردید. ابوالصیداء همان کسی است که برای باز پس پیری حقوق موالی، به عنوان نماینده مردم خراسان به شام نزد عمر بن عبدالعزیز رفته و سخن گفته است. بر

طبق نقل طبری «در سال ۱۰۰ یکی از موالی به نام ابوصیداء صالح پسر طریف جنبی یا سعید نحوی، نزد خلیفه شکوه برده که، ای امیرالمومنین ۲۰ هزار کس از وابستگان بی مقرری و روزی غزا می کنند و معادل آنها از اهل ذمه هستند که مسلمان شده اند، اما جزیه از آنها می گیرند. امیر ما مردی است خشن که بر منبر ما می ایستد و می گوید: پا برهنه به سوی شما آمده ام و اکنون تعصب قبیله دارم، به خدا یکی از قوم خویش را به صد هزار کس از دیگران دوست دارم. او یکی از شمشیرهای حجاج به شمار می آید که همیشه باستم رفتار می کند.» (طبری، ۱۹۶۴: ج ۹، ص ۳۹۰). عمر به حاکم خراسان و جراح پسر عبدالله دستور داد که « همه کسانی را که به سوی مکه نماز می گزارند از پرداخت جزیه معاف نماید» (همانجا). در نتیجه توده های مردم به پذیرش اسلام شتاب کردند. گرویدن مردم به دین اسلام سبب ایجاد مشکلاتی در امر دریافت باج از سوی دهقانان خراسان شد. از این جهت جراح به عمر نامه نوشت که شرایطی را از جمله ختنه کردن را شرط قبول اسلام تازه مسلمانان کند. اما عمر در جواب نوشت: « خداوند محمد را همچون مبلغی فرو فرستاد نه همچون ختنه گری » (ابن اثیر، ۱۳۵۸: ج ۷، ص ۲۵۲).

بدین ترتیب به جای جراح، والی ای دیگر که با نظریه های عمر همراهی بیشتر داشت به خراسان گسیل شد این گونه اقدامات عمر بن العزیز باعث گسترش اسلام در ماوراءالنهر گردید اما سیاست های وی در برانگیختن مردم به پذیرش اسلام، به ظاهر پس از مرگش چندان پایدار نماند. در سال ۱۱۰ق. اشرس، امیر خراسان از رایزنان خود درخواست نمود که مردی پرهیزگار را معرفی کنند تا او را برای فراخواندن مردم به کیش اسلام به سمرقند و ماوراءالنهر فرستد. آنان ابو صیدا را معرفی نموده ولی چون زبان فارسی خوب نمی دانست فرد دیگری را همراه وی کردند. ابوصیدا با این شرط به سمرقند روانه شد که هر کس به کیش اسلام در آید از پرداخت جزیه معاف گردد. بدین ترتیب بود که بعد از دعوت ابوصیداء مردم سمرقند به اسلام گردیدند. این امر، سبب کاهش خراج در ماوراءالنهر شد. از این جهت امیرآنجا که مسئول پرداخت جزیه مردم سمرقند به مسلمانان بود به اشرس به سبب از بین رفتن جامعه جزیه پرداز شکایت برد. لذا اشرس به والی سمرقند نوشت: «نیروی مسلمانان بر جزیه استانی تکیه دارد، من دریافته ام که مردم سغد و همانند. ایشان به انگیزه دلبستگی به اسلام این کیش را پذیرا نشده اند. اینان تنها برای گریز از پرداخت جزیه، اسلام آورده

اند. بنابراین تنها کسانی را که ختنه شده و فرایض را انجام می دهند و می توانند سوره ای از قرآن بخوانند و اسلامشان تردید ناپذیر است از پرداخت جزیه معاف دار» (همان: ص ۴۰۹) در این مساله از نقش دهقانان خراسان در اخذ دوباره جزیه نبایستی غافل شد. زیرا دهقانان از اهل ذمه بودند و گردیدن هم کیشان خود به اسلام را بر خلاف منافع خویش می دیدند. به همین جهت به بهانه های مختلف سعی می کردند تا مالیات را به هر طریقی بگیرند. در حقیقت این سخن دنت را نیز باید پذیرفت که موالی استثمار می شدند، ولی استثمار کنندگان آنها، تنها عرب نبودند بلکه هم نژادان خودشان نیز بودند (دنت، ۱۳۸۵: ص ۱۷۶) گیب و بارتولد (همان: ص ۱۸۰) در پی بیان این مطلبند که منظور دهقانان همچون غورک اخشید حفظ قدرت و نفوذ خود بود که با شیوع اسلام، این نفوذ در حال تضعیف بود. حکام محلی برای جلوگیری از توسعه اسلام حربه موثری در دست داشتند و آن، مالیات اهانت آمیز سرانه بود که نو مسلمانان را ملزم به پرداخت آن نموده و مالیات ارضی سنگینی را بر آنان تحمیل می کردند.

در همان حال نیز عده زیادی از غیر مسلمانان را از تکالیف مالیاتی معاف می ساختند. بدین ترتیب نو مسلمانان را در وضع نامساعدتری قرار می دادند. به هر شکل، این اقدام اشرس و تفسیر تحدیدی وی از اسلام نتیجه های دلخواه را به بار نیاورد. اشرس، اختیارهای ابن عمرطه را در زمینه گرفتن جزیه پس گرفته و مقام مستقل دیگری را به کار گماشت. در این هنگام بود که ابوصیداء به جزیه گیری این مقام از نو مسلمانان اعتراض نمود. وی به اشرس نوشت که، مردم به راستی مسلمان شده و مسجدهایی ساخته اند. همچنین دهقانان بخارا نیز نزد اشرس آمده و گفتند: «تو از چه کسی می خواهی جزیه بستانی چون هم مردم اینجا تازی شده اند؟ اخذ مجدد جزیه از نو مسلمانان در ماوراء النهر سبب شورش نو مسلمانان سغدی (سمرقند) شد، لذا حدود هفت هزار تن از آنان در هفت فرسخی سمرقند جای گرفتند و ابوصیدا و چند نفر دیگر نیز به آنها پیوستند. ثابت قطنه مرجی و سراینده شعری مشهور که در آن به شرح و دفاع از عقیده مذهبی مرجیان پرداخته بود نیز در میان ایشان حضور داشت. اشرس والی ای نو په سمرقند فرستاد و او با ترفند های ویژه توانست ابوصیدا و ثابت قطنه را نزد خود کشانده و آنان را به زندان افکند (طبری، ۱۹۶۴: ج ۹، ص ۴۹۴). شورش مردم سغد به زودی در هم شکسته شد. رهبران شورش دستگیر و به مرو گسیل شدند. حضور ثابت

قطنه به عنوان یکی از رهبران این قیام را می توان از آن روی دانست که مرجئه از منتقدین بنی امیه و فریادگر ظلم آنان بر مردم بوده، در واقع این اقدام ثابت از آن جهت می باشد که مرجئه طرفدار مساوات عرب و عجم بوده و تفاوتی میان اسلام تازه مسلمانان عجم، با دیگران نمی گذاردند، لذا با سیاست های بنی امیه، به دلیل اعمال این تبعیض ها مخالفت می کردند. فان فلوتن در این باره می گوید: «هر دولتی که سیاست آن برخلاف مرجئه، در برابری حقوق عرب و عجم بود و اعمال ظلم می کرد. مرجئه با آن مبارزه می نمودند.» (فلوتن، همان: ص ۶۴).

نتیجه گیری:

بر اساس آنچه طرح گردید، در مجموع چنین باید گفت که مرجئه در خراسان همچون دیگر سرزمین ها در روزگار بنی امیه پدید آمد و شمار فراوانی از مردم و علمای خراسان بدان گرویدند. در خراسان گرایش به مرجئه جبریه بیش از مرجئه ناب بود زیرا آن منطقه محیط مناسبی برای انتشار مذهب مرجئه ناب نبود. مشکلات سیاسی اجتماعی و مالی که در آن خطه بود با اعتقادات مرجئه ناب همخوانی نداشت زیرا صاحبان این باور اشخاصی سازشگر بودند که موخر دانستن عمل از ایمان آنان را به احتیاط نسبت به پرداختن به کارهای بندگان و واگذار کردن حکم آنان به خداوند و روز رستاخیز واداشته بود. دوری جستن آنها از انتقاد به روش بنی امیه و کارگزاران ایشان تقریباً به معنای پذیرفتن بنی امیه و خشنودی از آنها و یاری ایشان بود.

در اینجاست که بایستی گفت خراسان محیطی آماده برای شکوفایی نحله مرجئه جبریه بود. زیرا اصول سیاسی آنها انقلابی و آگاهانه بود و معتقدان به آن اشخاصی مبارز بودند. آنها پیرامون شرایط خراسان و مشکلات مختلف آن از آگاهی کاملی برخوردار بودند لذا معترض آن می شدند و در حل آنها به کارگزارانشان اندرز خالصانه می دادند و اگر در قانع کردن آنها نسبت به حل این مشکلات ناتوان می ماندند و نمی توانستند آنها را برای اصلاح به حرکت وا دارند، برایشان و بنی امیه خروج می کردند.

همان امری که در جبهه گیری حارث بن سریج رخ نمود به گونه ای که بسیاری از تازیان و وابستگان خراسان در راه بر اندازی ستمگری و بر پایی عدالت بدان پیوستند. آنها خودکامگی بنی امیه در حکومت را تقبیح نموده و خواهان خلافتی شورایی بودند، که شایستگان این امت آن را عهده دار

گردند. آنان جدایی میان مسلمانان عرب و عجم را نمی پذیرفتند و خواهان همسانی در جایگاه اجتماعی و سیاسی ایشان بودند و در امور کشوری و لشکری از آن یاری می جستند آنان به اختلاف در آمدهای مالی میان تازیان و موالی معترض بودند و آنها را به رفتاری یکسان می خواندند و حذف جزیه از عجم های مسلمان را می خواستند و پرداخت آن را از سوی اهل ذعه طلب می کردند. اهداف اصلاحی بخوبی در اعتقادات حارث بن سریح و جهم بن صفوان از دیگر قیام های که شاهد حضور مرجئه در آن ها هستیم، نمایان است جهم جلودار مرجئه جبریه و دبیر و وزیر بزرگترین انقلابی خراسان اصول حارث را تبلیغ می نمود و دیگران را به یاری اش فرا می خواند. بدین ترتیب این انقلاب از آن جهت که انقلاب مرجئه جبریه در خراسان است، به خوبی می تواند شاهدهی از منازعات این فرقه از امویان به شمار آید.

منابع :

۱. ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، دار بیروت، ۱۴۰۵
۲. ابن عبدربه، العقد الفرید، شرح از امین، احمد الزین، الایبیری، بیروت، دارالاندلس، ۱۹۸۸
۳. امین، احمد، ضحی الاسلام، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۲۰۰۷
۴. جوده، جمال، اوضاع اجتماعی - اقتصادی موالی در صدر اسلام، ترجمه مصطفی جباری و مسلم زمانی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲
۵. حمیری، نشوان، الحور العین، تحقیق کمال مصطفی، بیروت، دار آرال، ۱۹۸۵
۶. خطیب، عبدالله مهدی، حکومت بنی امیه در خراسان، ترجمه باقر موسوی، تهران، توکا، ۱۳۵۷
۷. دنت، دانیل، مالیات سرانه و تاثیر آن در گرایش به اسلام، ترجمه محمد علی موحد، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۵
۸. دینوری، احمد بن داود، الاخبار الطوال، تحقیق عصام محمدالحاج علی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱
۹. ذهبی، میزان الاعتدال، تحقیق محمد البجاوی، قاهره، دار الکتب العربیه، ۱۳۸۲
۱۰. شباب، خلیفه بن خیاط، تاریخ، به کوشش سهیل زکار، بغداد، سال ۱۹۶۷
۱۱. صدیقی، غلام حسین، جنبش های دینی (در قرن دوم و سوم): تهران، انتشارات پازنگ، ۱۳۷۵

۱۲. صفدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک، الوافی بالوفیات، باعتناء علموت ریترا، بیروت، [بی تا]
۱۳. صنعانی، عبدالرزاق، المصنف، تصحیح الاعاظمی، بیروت، ۱۹۷۰
۱۴. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، ۱۹۶۴
۱۵. فلوتن، فان، السیاده العربیه و الشیعہ و الاسرائیلیات فی عهد بنی امیه، ترجمه حسن ابراهیم حسن، مصر، مطبعه السعاده الطبعه الاولی، ۱۹۳۴
۱۶. فیومی، محمد ابراهیم، الخوارج و المرجئه، قاهره، دارالفکر العربی، ۱۴۲۳
۱۷. گرونیا، فن گوستاو: اسلام در قرون وسطی، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳
۱۸. گلدزیهر، اگناس، درس های درباره اسلام، ترجمه علی نقی منزوی، تهران، کمانگیر، ۱۳۵۷
۱۹. مادلونگ، ویلفرد، فرقه های اسلامی، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، اساطیر، ۱۳۶۷
۲۰. مسعودی، أبو الحسن علی بن حسین؛ التنبيه والإشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵
۲۱. مقدسی، مطهر بن طاهر؛ آفرینش و تاریخ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، آگه، ۱۳۷۴
۲۲. وات، مونتگمری، فلسفه و کلام اسلامی، ترجمه ابوالفضل عزتی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰
۲۳. ولهاوزن، ژولیوس، تاریخ الدوله العربیه، قاهره، ۱۹۵۸